



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهل و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۲ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

گر همی خواهی سلامت از ضرر

چشم زاول بند و پایان را نگر

اگر می خواهی از ضرر و زیانی که فکر و عمل برحسب من ذهنی به تو می زند در امان بمانی، من ذهنی را جدی نگیر، به دیگران واکنش نشان نده و تمرکزت را روی خودت بگذار. بدان که در ابتدا به عنوان امتداد خدا وارد جهان همانندگی ها شده ای؛ پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، چشمت را بر این جهان و همانندگی ها ببند و به پایان راه که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است بنگر.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

باز گو آنچه بگفتی که فراموشم شد

سَلِّمَ اللّٰهُ عَلَیْکَ، اِی مَه و مَه پاره ما

\*سَلِّمَ اللّٰهُ عَلَیْکَ: سلام خدا بر تو باد. خدا بر تو درود فرستاد.

\*مه پاره: کنایه از زیبارو

خدایا، دوباره آن چه را که در روز آلت به من گفتی بگو، چراکه من آن را در مسیر طولانی تبدیل از جماد به نبات و حیوان و سپس ذهن فراموش کرده ام. می خواهم دوباره به یادم بیاوری که انسان، عاشق فطرت خویش و از جنس خداست پس نباید عاشق جسم باشد. درود من بر تو ای هشیاری، ای مه و مه پاره ما، من به عنوان امتداد خدا و آلت و ذات اصلی ام، دوباره حس کردم در این لحظه از جنس تو هستم و جنسیت تو را در خودم تثبیت کردم.

نکته ۱: ما نمی توانیم درود جسم را به خداوند بفرستیم و باید از جنس او باشیم تا درود فرستادن میسر شود.



نکته ۲: مه پاره یا ماه، یا خود خداوند است یا کسی مانند مولانا است که واقعاً به خداوند زنده شده است.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۗ شَهِدْنَا ۗ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.»

«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی خبر بودیم.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

سَلَّمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ، ای همه ایام تو خوش

سَلَّمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ، ای دم یحیی الموتی

\*يُحْيِي الْمَوْتَى: زنده می کند مردگان را، برگرفته از آیات قرآن کریم.

«سلام و درود خدا بر تو» ای هشیاری حضور که لحظه به لحظه من از تو خوش می شود، زیرا دارم از جنس تو می شوم.

«سلام و درود خدا بر تو» ای دم زنده کننده زندگی که مرده من ذهنی مرا زنده می کنی.

نکته: ما امتداد خدا و از جنس او هستیم و برای ناظر خود شدن، لازم نیست با ذهن به جست و جوی خودمان بپردازیم، بلکه فقط باید ذهن را به مرکزمان نیاوریم، و فضا را باز و مرکزمان را عدم کنیم.

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۶

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

«و اینها دلیل بر آن است که خدا حق است، مردگان را زنده می سازد و بر هر کاری تواناست.»



قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۹

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

«آیا جز خدا را به دوستی گرفتند؟ دوست حقیقی خداست. و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر کاری تواناست.»

قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱۵

«كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ.»

«حقا، که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می‌گیریم و می‌کشیم.»

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۷

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.»

«خدا رؤیای پیامبرش را به صدق پیوست که گفته بود: اگر خدا بخواهد، ایمن، گروهی سر تراشیده و گروهی موی کوتاه کرده، بی هیچ بیمی به مسجدالحرام داخل می‌شوید. او چیزها می‌دانست که شما نمی‌دانستید. و جز آن در همین نزدیکی فتحی نصیب شما کرده بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۳

تو خوش و خوبی و کان هر خوشی

تو چرا خود منتِ باده گشی؟



ای انسان، تو در ذات خود به صورت مرکز عدم و فضای گشوده شده حالت خوب است و خوش و زیبا هستی، به طوری که معدن همه شادی‌ها درون توست. پس چرا از چیزهای بیرونی که ذهنت نشان می‌دهد و با آن‌ها همانیده هستی، شراب می‌خواهی و منت می‌کشی؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

تاج گرمناست بر فرق سرت

طوق اعطیناک آویز برت

خداوند تاج پادشاهی و کرامت الهی را [که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خودش است] بر فرق سرت گذاشته و گردنبندهای ربّانی و خیر و برکت فراوانش را بر سینهات آویزان کرده است [تا بتوانی در این لحظه که قیامت است به گذشته و آینده نیروی و شاهد خودت باشی]. خدا تو را گرمی داشته و می‌خواهد در تو به خودش زنده شود و مرکزت را عدم کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۵

جوهرست انسان و چرخ او را عرض

جمله فرع و پایه‌اند و او عرض

انسان جوهر بوده و از جنس خدایت است، اما بدن و فکر و حال من‌ذهنی‌اش که چیزهای گردنده هستند و مدام در تغییر و چرخشند عرض هستند؛ درواقع این‌ها فرع و پایه‌اند و برای رسیدن به عرض و مقصود اصلی آفرینش انسان که زنده شدن به بی‌نهایت خدایت، ساخته و پرداخته شده‌اند.

نکته: یکی از ضررهایی که ما در من‌ذهنی به خودمان می‌زنیم این است که بدنمان را خراب می‌کنیم، درحالی که با عشق و فضای گشوده شده، حتی بدنمان هم سالم می‌ماند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اَعْطَيْناكَ كوثر خوانده‌ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

مگر تو آیه «کوثر را به تو عطا کردیم.» نخوانده‌ای؟ [که نشان می‌دهد خداوند بی‌نهایت فراوانی اش را به ما عطا کرده]،

پس چرا در خشکی و تشنگی ذهن گیر افتاده‌ای [و این قدر با من ذهنی‌ات تنگ‌نظر و خسیس هستی؟]

نکته: اگر فضا را باز کنیم و سلامتی، موفقیت و خوشبختی را به دیگران روا بداریم، به خودمان هم روا داشته‌ایم.

قرآن کریم، سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۱

«إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ.»

«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

\*علیل: بیمار، مریض، رنجور، دردمند

یا شاید تو ای بیماردل، مانند فرعون دارای من ذهنی هستی [و از مرکز جسمی شادی و خوشبختی می‌خواهی]، که کوثر

و بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو که معدن زیبایی و شادی هستی، مانند رود نیل، خونین و ناگوار شده‌است.

نکته ۱: برای انسان من ذهنی هر آبی که خداوند می‌دهد زهرمار و خون می‌شود، اما کسی که فضا را باز می‌کند و درست

جست‌وجو می‌کند، در این صورت آبی که هر لحظه از آن‌ور می‌آید، برایش آب حیات می‌شود.



نکته ۲: هیچ انسانی نیست که خداوند بی نهایت فراوانی اش را به او نداده باشد، اما بیشتر انسان ها خودشان با انقباض و تنگ نظری این نعمت را خراب می کنند.

نکته ۳: هرچه من ذهنی قوی تر و همانیدگی سخت تر می شود، دردمان نیز زیادتر می شود و دچار جهل می شویم و همواره حرص و شهوت همانیدگی ها را در دل داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهدِ فرعونی چو بی توفیق بود

هرچه او می دوخت، آن تفتیق بود

از آن جا که جهدِ فرعونی یعنی تلاش با عقل من ذهنی و مرکز جسمی، امری بی توفیق و بی حاصل است و هر کاری کند ایجاد درد خواهد کرد، پس هرچه را انسان همانیده با ذهنش بدوزد [مثل روابط با دیگران و نگهداری از تن و روان]، در نهایت توسط «قضا و کُنْ فکان» شکافته شده و از بین می رود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت برروید آن کشته اله

اگر در مرکز انسان هزاران گیاه همانیدگی که او با هشیاری جسمی کاشته است، رشد کرده و به ثمر برسند و یا خشک شده و فروبریزند، سرانجام آن هشیاری خالص که خداوند روز آلت در وجود او کاشته است خواهد رویید، یعنی انسان به بی نهایت و ابدیت خدا زنده خواهد شد.

نکته: ما فطرتاً عاشق ذات خودمان و «خداگرا» هستیم، نه «جسم گرا».



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کِشتِ نو کارید بر کِشتِ نخست

این دوم فانی ست و آن اول درست

اگر انسان بر روی کشت اولیه که خداوند در روز آلت به عنوان هشیاری خالص در وجود او کاشته است، کشت جدید یا تخم همانندگی با چیزهای آفل را بکارد، بدانید که این تخم ثانویه گذرا و از بین رفتنی ست، ولی آن کشت اول درست بوده و بدون آسیب خواهد رویید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کِشتِ اول کامل و بُگزیده است

تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

کشت اول یا همان هشیاری خالص ما که از جنس زندگی است کامل و برگزیده است، یعنی ریشه در خاک زندگی دارد و لزومی ندارد چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد. ولی تخم ثانی یا همانندگی‌های ما که بر حسب هشیاری جسمی کاشته‌ایم، فاسد و پوسیده است و راه به جایی نمی‌برد.

نکته: بیشتر جست‌وجوی ما در این جهان این است که چطور باید خداوند را در خودمان پیدا و کامل کنیم و این غلط است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰

افکن این تدبیر خود را پیش دوست

گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست





این تدبیر من ذهنی را با عدم کردن مرکزت و فضاگشایی، پیش پای زندگی بیفکن و دست از آن بردار. گرچه هر تدبیری که می‌اندیشی باز هم از تدبیر و تقدیر زندگی است و توسط او درست می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۱

کار آن دارد که حق افراشته‌ست

آخر آن روید که اول کاشته‌ست

کاری اعتبار دارد که دست زندگی آن را به وجود آورده است. هرچقدر هم که تخم همانیدگی کاشته باشیم، عاقبت آن چیزی خواهد رویید که از اول دست خدا کاشته و همان مرکز عدم ماست.

نکته ۱: هرچه بیشتر اجازه دهیم که «قضا و کُنْ فکان» کار کند و هرچه بیشتر مرکزمان عدم شود، جست‌وجوی ما درست‌تر و نتیجه‌بخش‌تر است، زیرا خرد زندگی به فکر و عملمان می‌ریزد.

نکته ۲: ما با سرکشی و جهل من‌ذهنی قادر به اداره جهان نیستیم. اتفاقاتی مانند شیوع کرونا نشان داد چقدر یکی هستیم و به کمک هم احتیاج داریم و هرگز نباید این را فراموش کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۲

هرچه کاری، از برای او بکار

چون اسیر دوستی ای دوست‌دار

هر کاری می‌کنی باید با فضاگشایی و مرکز عدم و به‌منظور یکی شدن با خدا انجام دهی؛ زیرا تو به‌عنوان هشیاری خدایی عاشق و دوست‌دار و اسیر خدا هستی و به ذات او تعلق داری و چیز دیگری نمی‌توانی باشی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول و آخر تویی ما در میان

هیچ هیچی که نیاید در بیان

خدایا، اول و آخر تو هستی. قبل از این که وارد این جهان شویم تو بودی و وقتی از ذهن بیرون برویم تبدیل به تو خواهیم شد. [ما امتداد تو هستیم که ابتدا به صورت هشیاری بی‌فرم به این جهان آمده‌ایم و در آخر نیز باید از ذهن و همانندگی‌ها آزاد شده و به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم.] در این میان به‌عنوان من‌ذهنی، هیچ هیچی هستیم که ارزش بیان ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او مانده‌ست در جوی روان

بی‌خبر از ذوق آب آسمان

کسی که من‌ذهنی دارد چشمش را به سلسله افکاری دوخته که در این لحظه مانند جوی روان به صورت فکر بعد از فکر از ذهنش می‌گذرند، چراکه طعم آب زندگی را که از آسمان گشوده‌شده درون و مرکز عدم می‌آید، نچشیده و از آن بی‌خبر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مَرکبِ هَمّتِ سویِ اسبابِ راند

از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند



چون من ذهنی تلاش و کوشش خود را صرف سبب‌سازیِ ذهن و یافتن علت و معلول‌ها می‌کند و همهٔ حواسش به اتفاق این لحظه است تا آن را مبنای زندگی خود قرار دهد، بنابراین با فضا‌بندی از مُسَبَّبِ‌الْأَسْبَاب یعنی خداوندی که به‌وجودآورندهٔ آن اتفاق است، محروم می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن که بیند او مُسَبَّب را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

کسی که با فضاگشایی مُسَبَّبِ‌الْأَسْبَاب یعنی خداوند را آشکارا ببیند و به او زنده شود، چگونه ممکن است به سبب‌های این جهانی و توهمی ذهن یعنی همانیدگی‌ها دل ببندد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای

در سبب از جهل برچفسیده‌ای

\*چفسیده‌ای: چسبیده‌ای

\*چفسیدن: چسبیدن

ای انسان، تو از کودکی بر اثر خامی و ناپختگی، به‌جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، به سبب‌ها و وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد توجه کرده و من‌ذهنی تشکیل داده‌ای، به همین دلیل در این لحظه از روی جهل و نادانی من‌ذهنی، به سبب‌سازیِ ذهن چسبیده‌ای و نمی‌توانی از ذهن خارج شوی.

نکتهٔ ۱: سبب‌سازی در ذهن در مورد حقایق علمی و قوانین فیزیکی کار می‌کند، اما در مورد جست‌وجوی خداوند و کارهای معنوی و عشقی نمی‌توان با سبب‌سازی در ذهن به جایی رسید.



نکته ۲: از ابتدای کودکی به ما یاد داده‌اند برحسب سبب‌سازی فکر کنیم و چیزهای جسمی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان بیاوریم، درحالی که فقط باید از جنس اصلمان بشویم تا از ایجاد درد برای خودمان و دیگران مصون بمانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با سبب‌ها از مُسَبِّبِ غافلی

سوی این روپوش‌ها ز آن مایلی

تو به دلیل توجه به اسباب ظاهری که ذهن نشان می‌دهد، از خداوند که مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ است و با فضاگشایی تو خودت را نشان می‌دهد، غافل مانده‌ای. آن اسباب به منزله حجابی است که این لحظه روی عدم و زندگی را می‌پوشاند و تو به خاطر همانیده شدن با این اسباب به آن‌ها تمایل داری.

نکته: هر چیز ذهنی که به مرکزمان می‌آید و برحسب آن عمل می‌کنیم و تصورمان این است که خوشبختمان می‌کند، در واقع حجاب و روپوشی است که ما مایل به آن هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چون سبب‌ها رفت، بر سر می‌زنی

رَبْنَا و رَبَّنَا هَا مِی‌کُنِی

زمانی که سبب‌ها یعنی چیزهای آفل و گذرا که ذهن نشان می‌دهد، با فرمان «قضا و کُنْ فَکَانَ» زندگی از میان رفت و بی‌مراد شدی، تو بر سر می‌زنی و خدا خدا می‌کنی و از او کمک می‌خواهی.

نکته: مادامی که در سبب‌سازی ذهن باشیم نمی‌توانیم با دیگر انسان‌ها بدون مشکل در یک جا زندگی کنیم. این کار سخت بوده و نیازمند آن است که از جنس زندگی باشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

ربّ می گوید: برو سوی سبب

چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب!

\*صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند می گوید: «برو به سوی علل و اسباب ظاهری که با ذهن ایجاد کرده‌ای. شگفتا! چطور شد که از صنع و آفرینش

من یاد کردی؟»

نکته: فضاگشایی معادل روی آوردن به «صنع» است. در نقطه مقابل، فضابندی و انقباض معادل سبب‌سازی ذهن است

که همیشه پوسیده و کهنه است و اصلاً کار نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷

گفت: زین پس من تو را بینم همه

ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

\*دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

آن بنده گفت: «خداوندا، من از این به بعد با فضاگشایی، مرکز را عدم کرده و فقط تو را می‌بینم و دیگر به سوی

سبب‌های ذهنی نمی‌روم و به مکر و فریب من ذهنی‌ام گوش نمی‌کنم.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدوا لعادوا، کار توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سُست



\*رُدُوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند به او می‌گوید: «ای کسی که در توبه یعنی بازگشت از ذهن به سوی فضای گشوده‌شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه، بسیار توبه‌شکن و سست‌عهد هستی، اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض بازگشت به ذهن، باز مجذوب همان کارها و سبب‌های ذهنی می‌شوی، مرا از یاد می‌بری و پیمان آلت را فراموش می‌کنی.»

نکته: زندگی دل ما را مثل تندباد، پی‌درپی به ذهن می‌برد و به فضای یکتایی برمی‌گرداند و ما در این تغییرات ذهن هیچ اختیاری نداریم، مگر این که همانیدگی‌ها را ببندازیم و به حضور زنده بشویم.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸

«بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می‌داشتند بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان باز آورده شوند، دوباره بدانچه از آن نهی شده‌اند، بازگردند. و البته ایشان اند دروغ‌زنان.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُر است، بر رحمت تنم

[خداوند می‌گوید: ای انسان، من سست‌عهدی تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می‌کنی در نظر نمی‌گیرم، بلکه رحمت ایزدی را که پیوسته و پُر و کامل است بر جانت می‌ریزم تا به بی‌نهایت من زنده شوی.]

نکته: این بیت می‌تواند مشکل بسیاری از ما را حل کند که مرتب می‌پنداریم به خاطر کارهای بدمان خدا ما را نمی‌بخشد و تنبیهمان می‌کند. خداوند به گذشته توهمی ما نگاه نمی‌کند. او به فضاگشایی ما در این لحظه نگاه می‌کند و کمک و رحمتش را عطا می‌نماید.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از گرم، این دم چو می خوانی مرا

[خداوند می گوید:] من به عهدِ بدِ تو که وفا نمی کنی، تسلیم نمی شوی، اتفاق این لحظه را نمی پذیری و مرا به مرکزت نمی آوری نگاه نمی کنم. اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی، از روی بخشش و گرم بی نهایتم به تو کمک می کنم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com